

ادامه مطلب در تأمل و تتبع در کلمات محمدون ثلاثه

سخن مرحوم شیخ صدوق در جلسه پیشین نیمه تمام ماند لذا عرض می کنیم تأمل و دقت در فرمایشات شیخ صدوق ما را به این نتیجه می رساند که:

اولاً خود ایشان معتقد به صحت تمام آنچه در کتاب من لایحضرالفقیه روایت کرده نیست و اینکه باور شیخ صدوق این نبوده که در تمام آنچه که در کتاب الکافی وارد شده روایات قطعی الصدور بوده است اما در خصوص عدم اعتقادش به صحت آنچه که در کتاب من لایحضرالفقیه روایت کرده است می بینیم که خود شیخ در خطبه این کتاب می فرماید: « وَلَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِيَ بِهِ وَأَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ وَأَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي. »^۱

شیخ صدوق(ره) در این متن می فرماید که مقصود من از نوشتن این کتاب جمع آوری تمام روایات اعم از آنچه روایت صحیح باشد یا روایت غیر صحیح نیست بلکه منظورم این است که روایاتی در این کتاب جمع کنم که سند فتوایم شود و روایاتی در این کتاب بیاورم که معتقد به صحتشان هستم و معتقدم به اینکه حجتی است بین من و خدای من.

اینگونه فرمایش شیخ صدوق(ره) حاکی از آن است که منظورش از صحت در « أَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ » قطعی الصدور بودن روایت نیست بلکه مرادش این است که روایتی که نقل می کنم برخوردار از شرائط حجّیت در نزد من بین خود و خدای من است نه اینکه تمام آنچه را که در این کتاب ذکر می کنم قطعی الصدوری است که احتمال کذب و خطا در آنها نمی رود.

ثانیاً شیخ صدوق(ره) در همین کتاب تصریح می کند به اینکه در تصحیح روایاتی که نقل می کنم تابع استادم ابن ولید هستم و هر آنچه را که ایشان از روایات تصحیح می کند من هم صحیح می دانم و هر آنچه را که او صحیح نمی داند من هم صحیح نمی دانم، این سخن هم حکایت از آن دارد که ایشان مدعی صدور قطعی روایات در این کتاب نیست بلکه تصحیح به تبع ابن ولید را در اینجا دنبال می کند.

ثالثاً در کلام و فرمایشات شیخ صدوق(ره) قرائن متعددی وجود دارد که ایشان معتقد به قطعیت صدور تمام کتاب الکافی نمی باشد. یکی از آن قرائن، تألیف کتاب من لایحضرالفقیه است چون شیخ صدوق کتاب من لایحضرالفقیه را در پاسخ به درخواست سید شریف - معروف به اَبی عبدالله نعمت الله - نوشته است که از شیخ درخواست کرده بود کتابی را در فقه برای او بنویسد که بتواند این کتاب مرجعی برای او در احکام فقهی باشد چنانکه کتاب من لایحضره الطیب رازی مرجعی برای مسائل طبی برای دیگران است.

و شک نداریم که کتاب الکافی وسیعتر و جامعتر از کتاب من لایحضره الفقیه است و اگر چنین بود که تمام روایات الکافی در نزد مثل شیخ صدوق قطعی الصدور باشد چه داعی وجود داشت بر اینکه شیخ صدوق خود را به زحمت بیندازد و در پاسخ به درخواست سید شریف کتابی را بنویسد؟ بلکه می توانست ایشان را به کتاب الکافی ارجاع دهد.

لکن در رد این قرینه ممکن است کسی استدلال کند و بگوید هدف درخواست کننده این کتاب و هدف شیخ صدوق از پاسخ به این درخواست، نوشتن کتابی بوده که حاوی تمام مسائل فقه لکن به صورتی مختصر نسبت به کتاب الکافی باشد.

ولی قرینه دیگری که برای این مسأله وجود دارد این است که شیخ صدوق در باب وصیت روایاتی را نقل می کند از جمله این روایات روایتی است که بعد از آن تصریح می کند: « مَا وَجَدْتُ هَذَا الْحَدِيثَ إِلَّا فِي كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ مَا رَوَيْتُهُ إِلَّا مِنْ طَرِيقِهِ »^۲ یعنی این حدیث را من فقط در کتاب محمد بن یعقوب دیدم و اگر روایت هم می کنم فقط از طریق ایشان است.

اگر روایات الکافی در نزد مثل شیخ صدوق قطعی الصدور بود چنین گفتاری از شیخ صدوق معنا نداشت.

رابعاً شیخ صدوق (ره) در مواردی اعتراف به شذوذ بعضی از این روایات کرده اند.